

## تطبیق نگاه موریه و گوینو به ادبیات و هنر ایران

\* محبوبه فهیم کلام

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۲۳

\*\* بهزاد هاشمی

تاریخ پذیرش: ۹۱/۷/۱۵

\*\*\* محمدرضا محسنی

### چکیده

ایران و گنجینه هنر ایرانی نقش به‌سزایی در الهام‌بخشی، و آفرینش شاهکارهای متعدد در ادبیات جهان داشته است. جیمز موریه و گوینو از نویسندگانی هستند، که تحت تأثیر این میراث غنی به خلق آثار منحصربه‌فرد خود دست یازیده‌اند. هردو با بهره‌گیری از شرایط حاکم بر جامعه ایران، مهارت شگرفی در بازتولید انگاره‌های شرق‌شناسانه و ایران‌شناسانه در قالب داستان داشته‌اند. آثار داستانی شهیر آنان «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و «داستان‌های آسیایی» گواه این امرند. در این نوشتار برآنیم تا جایگاه ایران را از خلال این آثار بررسی کنیم، و در پی آن به نوع نگاه این دو نویسنده به جامعه ایران آن زمان پی ببریم.

کلیدواژه‌ها: جیمز موریه، گوینو، ایران‌شناسی، شرق‌شناسی.

## مقدمه

در میان نویسندگان ایران‌شناس که در عرصه ادبیات داستانی چهره‌ای شناخته‌شده دارند، ژوزف آرتو دو گوینو نویسنده شهیر فرانسوی و جیمز موریه نویسنده معروف انگلیسی توانسته‌اند جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند.

جیمز موریه در سمت دیپلمات به ایران سفر کرد و در دوران اقامت خود، چندین سفرنامه از جمله سفرنامه‌ای با عنوان «سفری در ایران، ارمنستان و آسیای میانه تا قسطنطنیه» منتشر کرد؛ ولی اولین رمان او «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» نام وی را در تاریخ ادبیات جهان جاودانه کرد، رمانی که به گواه «دانشنامه ایرانیکا» «مشهورترین رمان شرقی به زبان انگلیسی» است (امانت: ۱). رمان‌های دیگر موریه مانند «حاجی بابا در انگلستان» که به گونه‌ای دنباله «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» به‌شمار می‌آید، و موضوع شرق و ایران را مطرح می‌کرد، مورد اقبال عمومی واقع نشد.

رمان برجسته وی «حاجی بابای اصفهانی» جامعه ایران، خلق و خو، و آداب و رسوم ایرانی را به تصویر می‌کشد که بنیان آن بر واقعیت استوار است، هرچند که گاهی دریافت شخصی نویسنده و نیروی پندار وی در ترسیم جامعه ایرانی با رویکرد واقع‌گرایانه‌اش در هم می‌آمیزد.

ژوزف آرتو دو گوینو نزد ما ایرانیان بیش‌تر به‌عنوان فرستاده سیاسی، و شرق‌شناس فرانسوی شهرت دارد؛ که نه‌تنها توجه خود را به ایران و وضعیت اجتماعی و فرهنگی ایران در سده نوزدهم میلادی معطوف کرده است، بلکه خاطرات و برداشت‌های شخصی خود از جامعه ایران را در خلال داستان بازگو کرده است. آثار وی «سه سال در آسیا» و «داستان‌های آسیایی» شاهد این مدعا هستند.

در این پژوهش ابتدا به زمینه‌های آشنایی جیمز موریه و گوینو با ایران پرداخته می‌شود، در گام بعد، مفاهیم، تعبیر و نظریاتی که هر یک از آنان در مورد ایران ارائه کرده‌اند، بررسی خواهد شد. برای عینیت‌بخشی به مباحث نظری، نگارندگان با تحلیل

نمونه‌هایی از هر دو اثر، به مطالعه موردی مضامین فکری این دو نویسنده پرداخته، و رویکردهای مشترک و متفاوت آنان را درباره فرهنگ و جامعه ایرانی باز نموده‌اند. درباره پیشینه تحقیق می‌توان گفت، با توجه به اینکه نگاه هر دو نویسنده درباره ایران در خور تأمل و توجه بوده، ولی تا کنون مقایسه‌ای برای بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های رویکرد آنان انجام نگرفته است؛ این امر نگارندگان را بر آن داشت تا نقطه‌نظرات این دو مستشرق را در جایگاه دو اندیشمند خارجی به آداب و فرهنگ ایرانی بازگو کنند.

هم‌چنین باید یادآور شویم که این مقاله در پی تأیید یا رد هیچ‌یک از ابعاد اندیشگی موریه و گوینو نیست و تنها با هدف بررسی جایگاه ایران، ادبیات، فرهنگ و هنر ایرانی در ادبیات جهان از خلال دیدگاه‌های این دو نویسنده و به‌ویژه، اهمیت و جایگاه آن در سده نوزدهم میلادی نوشته شده است.

### بحث و بررسی

گوینو از اوان کودکی علاقه خاصی به مشرق‌زمین داشت، و داستان‌های زیبایی از دنیای شرقی‌ها که ساخته ذهن خیال‌پردازش بود، برای اطرافیان نقل می‌کرد. وی در جوانی به عنوان عضوی از وزارت خارجه فرانسه به کار گماشته شد، و تعاملات سیاسی دولت ایران و فرانسه در دوره امپراتوری ناپلئون بناپارت، بستری را فراهم آورد تا آرزوی دیرینه او که سفر به مشرق‌زمین بود، محقق شود و سرانجام در سال ۱۲۷۷ هجری قمری توانست ایرانیان را ملاقات کند.

او طی دومین سفرش به ایران، به‌ناچار مدتی طولانی را بدون همسر و فرزندانش سپری کرد، و برای فرار از تنهایی و دلتنگی، راهی سفر به شهرهای مختلف ایران شد. او در شمال تهران اقامت داشت و تنها با اخلاق و احوال مردم این نقطه از ایران آشنایی داشت، ولی با سفر به شهرهای مرکزی، شمالی و جنوبی کشور نه‌تنها سختی تنهایی

زندگی را بر خود هموار داشت، بلکه زمینه آشنایی با اقوام مختلف و آداب و رسوم آنان برای وی فراهم گشت. از این روی، نه تنها با زیر و بم دستگاه حکومتی، بلکه با فرهنگ، اخلاق و روحیه مردم تهران و دیگر شهرهای ایران آشنا گشت.

پس از آن گوینو چنان محسور زیبایی‌ها و سادگی ایران شده بود که در نامه‌ای خطاب به خواهرش چنین می‌نویسد: «نمی‌دانم از این پس چگونه در اروپا زندگی کنم» (گوینو: ۵)، و یا در نامه‌ای خطاب به دوستش پروکش/استان (-*prokeach-Osten*) می‌نویسد: «خوب می‌دانم پس از بازگشت به اروپا، باقی زندگی‌ام را در فراغ و دلتنگی از این سرزمین آسیایی خواهم گریست» (همان).

علاقه گوینو به ایران و شناخت ایرانیان، وی را به تألیف کتب گرانقدری درباره مرز و بوم ما ترغیب کرد و در خلال آن‌ها تاریخ ایران، ویژگی‌های ملی، اجتماعی، مذهبی و آداب و رسوم ایرانیان را مورد تحقیق و تفحص قرار داد.

جیمز موریه در از میر ترکیه به دنیا آمد و در آنجا با آداب شرق و زبان‌های ترکی و فارسی آشنا شد. پدرش کنسول انگلیسی در استانبول بود. «او در سال ۱۸۰۷ در استانبول با هارفورد جونز آشنا شد و از آن پس به سلک دیپلمات‌ها درآمد. آن‌ها در سال ۱۸۰۹ وارد تهران شدند و پس از آن هارفورد جونز موفق شد معاهده‌ای مقدماتی در جهت گسترش روابط نظامی و تجاری، با دربار فتحعلی‌شاه منعقد کند؛ جیمز موریه مأمور گردید تا این معاهده را به انگلستان ببرد» (سایکس: ۴۴۷).

موریه برای بار دوم در ژوئیه ۱۸۱۰ عازم ایران شد و سفر دوم وی، نقش او را به‌عنوان دیپلمات برجسته‌تر کرد. پنج سال اقامتش در ایران، و آمد و شد وی با عوامل حکومتی، موجبات شناخت نسبی آداب و رسوم، سنن ایرانی به‌ویژه خلیقات و رفتار ایرانیان و به‌ویژه درباریان را برای وی فراهم کرد.

## سنجش آرای موریه و گوینو درباره ایران أ. ترسیم ویژگی‌ها، اخلاق و عادات ایرانیان

می‌توان گفت که نگرش موریه به مسائل اجتماعی ایران، او را به خلق یکی از شاخص‌ترین آثارش «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» برانگیخت، و وی را بر آن داشت تا مقولاتی را برگزیند که همواره برای مخاطبان جذاب و خواندنی باشد. در نگارش این اثر، بخش اعظم تلاش وی معطوف به واکاوی جامعه ایران شده است. او در این اثر از فن روایت داستان بهره می‌جوید تا خواننده را به صورتی فعال، درگیر داستان و مسائل پیرامونی آن سازد. چنانچه آثار داستانی گوینو به‌ویژه "داستان‌های آسیایی" را مورد تأمل قرار دهیم، درمی‌یابیم که درون‌مایه اصلی این اثر نیز بررسی ویژگی‌های اخلاقی، عادات و آداب و رسوم مردم ایران زمین است.

شادی مردم ایران از جمله ویژگی‌های مشترک در آثار هر دو نویسنده است، که در هر یک به گونه‌ای خاص بیان شده است. گوینو در صحنه‌های مختلف نوول‌هایش با به‌تصویرکشیدن هیجان، شور و شادی ایرانیان، بر این امر تأکید می‌کند. به‌طور مثال چندین صفحه از نوول «ساحر شهیر» را به این ویژگی مردم ایران اختصاص می‌دهد:

«عصر ماه مبارک رمضان بود. میرزا قاسم با چند نفر از رفقاییش جلوی دکان خربزه‌فروشی در انتظار غروب آفتاب نشسته بودند. صدای توپ علامت رسمی غروب خورشید بود و قلیان‌ها یکباره کشیده شد و تخم‌مرغ‌های پخته، خورده شدند و میوه‌های دکان خربزه‌فروشی غارت شد... جمعیت آواز می‌خواندند. فریاد می‌کشیدند. یکدیگر را هل می‌دادند و تفریح می‌کردند» (گوینو: ۱۵۷).

گوینو این شادی ذاتی ایرانیان را به انحاء مختلف در نوول‌هایش به تصویر می‌کشد. در نوول دیگرش «جنگ ترکمن» هیجان و شادی مردم را اینگونه ترسیم می‌کند:

«صدای طبل و شیپور برخاست. موسیقی زیبایی نیز مترنم شد و در این

هنگام که موزیکچی‌ها مترنم بودند، صدای طبل و تیره توپخانه که بر دوش اشتران بود برخاست. جمعیت زیادی زن و مرد و بچه با وجد و شغف، پایکوبی می‌کردند» (همان: ۱۰۵).

صحنه‌هایی از بازار، تکاپو و جنب‌وجوش مردم به‌ویژه در روزهای نزدیک به عید نوروز، نه تنها در این دو اثر، بلکه تقریباً در تمامی سفرنامه‌های سیاحان خارجی به تصویر کشیده شده است. به‌طور مثال پییر لوتی (*Pierr Loti*) در اثر خود «به سوی اصفهان» شغف و شور مردم را اینگونه توصیف می‌کند:

«بازار در ایران، مکانی بزرگ و پر از شگفتی است. بازاری‌ها، گل‌های معطر می‌فروشدند. مردم تفریح‌کنان مغازه‌ها را نگاه می‌کنند... برخی با هم نزاع می‌کنند، برخی یکدیگر را تهدید می‌کنند ولی با هم درگیر نمی‌شوند. صدای همهمه، خنده و شادی و گاه شکایت فضا را پر می‌کند» (لوتی: ۸۱).

در «حاجی بابا» نیز صحنه‌های بسیاری مبتنی بر این ویژگی منحصربه‌فرد ایرانیان دیده می‌شود:

«هرگز قومی به آن دیوانگی ندیده بودیم، همه می‌رقصیدند آواز می‌خواندند. همه با هم بلندتر از هم به یکباره حرف می‌زدند...» (موریه: ۳۵۲).

وانگهی وی در خاطرات خود نیز چنین می‌نویسد: «به این دلیل است که ایرانیان را فرانسویان مشرق‌زمین می‌نامند؛ گرچه اهل تعارف‌اند و چندان صادق نیستند، ولی مردمی شاد و دوست‌داشتنی‌اند» (توسلی: ۲۰۸).

هر دو نویسنده، ایرانیان را مردمی آداب‌دان و اهل تعارف معرفی می‌کنند، و هریک به نوعی این مضمون اجتماعی را در خلال داستان به خواننده عرضه می‌دارند. گوینو در شش نوول «داستان‌های آسیایی» بر این ویژگی منحصربه‌فرد ایرانیان تأکید می‌کند و صحنه‌های ملاقات با دیگران، مهمان‌نوازی و... را نشان می‌دهد:

«میرزا قاسم جواب داد: باعث افتخار ماست، در خدمت شما باشیم. همراه چاکر خود بیایید تا راه را به شما نشان بدهم. پس از یک ربع پیاده روی، میرزا قاسم دم در خانه سنگی ایستاد و در زد. پس از اینکه سه مرتبه در را کوفت، غلام سیاهی در را باز کرد. میرزا قاسم درویش را وارد خانه کرد و با رفتاری فوق العاده دوستانه و محترمانه ورود او را به خانه خوش آمد گفت» (گوینو: ۱۵۹).

وی در کتاب دیگر خود به صراحت این صفت اخلاقی ایرانیان را ناب می‌شمرد، و آن را ناشی از ادب ذاتی آریایی قلمداد می‌کند:

«از بدو ورودم به ایران، رفتار و ادب ایرانیان مرا محصور خود ساخت. راستی که آنان آداب‌دان‌ترین نژادی هستند که تاکنون دیده‌ام» (بواسل: ۳۱۲).

ولی موریه در لفافه و به گونه‌ای تلویحی به این ویژگی ایرانیان اشاره می‌کند: «بیچاره میرزا در ازای زحمات من نمی‌دانست چه کند. گذشته از اظهار خجالت‌های زبانی، دست و پا می‌کرد تا با عطای هدیه‌ای که قابل باشد، دست‌خالی روانه‌ام نکند تا که در وقت وداع حجره را خلوت کرد و اینک آنچه گفت: صاحب دوست قدیم من بودی، باعث حیات تازه من شدی. به شکرانه التفاتی که به من کردی، چه کنم که به‌جا کرده باشم؟» (موریه: ۱۱).

حاجی بابا شخصیت داستانی او، دلاک‌زاده‌ای خوش‌چهره و نیکو‌محضر است؛ فن دلاکی را از پدر آموخته، اما به کار تجارت می‌پردازد و با سفر به شهرهای مختلف با افراد بسیاری معاشرت می‌کند. او در چهره‌های گوناگونی همچون طیب، نسقچی، عاشق‌پیشه، منشی سفیر، دلالی و... ظاهر می‌شود، و سرانجام با ثروتی بادآورده و کسب مقامی دولتی به زادگاه خویش بازمی‌گردد تا خود را برای رفتن به انگلستان آماده کند. با تأمل در درون‌مایه‌های داستانی این اثر، به نظر می‌رسد نویسنده درصدد است شخصیت محوری داستان (که یک ایرانی است) را فردی مزور و دغلكار معرفی کند.

حاجی بابا شخصیتی ایستا و تغییرناپذیر دارد، و همه‌جا ذاتاً رذل و شیاد جلوه می‌کند و در طول داستان با گذاشتن پای خود بر سر و حتی جنازه دیگران، مثلاً در قضیه اعدام زینب، بالاخره از نردبان ترقی بالا می‌رود و هم‌پاله اشراف می‌شود (جوادی: ۱۰۲۹). در هیچ‌یک از اپیزودهای داستان، مسئولیت اخلاقی اعمال خود را بر عهده نمی‌گیرد و شارلاتانیسم خود را همواره به تقدیر نسبت می‌دهد، و حقه بازی، شیادی و دروغ‌زنی خود را اینگونه توجیه می‌کند:

«البته این کار، کار تقدیر است و در صورتی که کار تقدیر است، بر من چه

تقصیر است؟» (همان: ۲۸۲).

موریه در «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» ایرانیان را در عرصه‌های شغلی مختلفی هم‌چون فراش، قاطرچی، و ملک‌الشعرایی به تصویر کشیده است، ولی به نظر می‌رسد با ترسیم این شغل‌های کاذب و بی‌ثبات، در صدد است ایرانی را "مصرف‌کننده صرف" معرفی کند که در غالب موارد با دروغ و نیرنگ، کسب روزی می‌کند و جز به منافع خویش نمی‌اندیشد.

در بسیاری از نوشته‌ها، نویسنده بر بی‌وفایی و دروغ‌گویی ایرانیان اصرار می‌ورزد، و این نکته را صراحتاً به خواننده القاء می‌کند. به‌طور مثال در «سرگذشت زینب» از زبان یکی از ریش‌سفیدان ایل می‌گوید:

«ای یاران به ایرانیان دل نبندید، که وفا ندارند. سلاح جنگ و آلت صلح ایشان دروغ و خیانت است، به هیچ و پوچی آدمی را به دام می‌اندازند. هرچند به عمارت ایشان کوشی، به خرابی تو می‌کوشند. دروغ، ناخوشی ملی و عیب فطری ایشان است» (همان: ۱۲۶).

در واقع هدف اصلی موریه، تصویر صحنه‌هایی از زندگی بومی، اخلاق و عادات ایرانیان بوده است. بنابراین بسیاری از صحنه‌های داستان نه تنها برای خواننده غیرایرانی جالب و جذاب است، بلکه برای مخاطب ایرانی نیز بدیع جلوه می‌نماید. اما موردی که



کم و بیش موجب رنجش خاطر ایرانی می‌شود، بزرگ‌نمایی برخی عیوب و تعمیم برخی رذایل اخلاقی دولت‌مردان آن زمان به همه مردم است؛ به عنوان مثال، رشوه‌گیری یکی از عادات ناپسند رؤسا و بزرگان ایرانی به‌شمار می‌رفته است، حال آنکه موریه با بهره‌گیری از این نقیصه اخلاقی، در پردازش شخصیت‌های داستانی‌اش، این فساد اخلاقی را به عموم ایرانیان تعمیم می‌دهد.

گوینو نیز در ارایه ضعف‌های اخلاقی ایرانیان به همین شیوه عمل می‌کند؛ با این تفاوت که نگاه او به جامعه ایران با هدف تقلیل ارزش‌های ایرانیان نیست. وی پس از چند سال زندگی در ایران، آسیایی‌ها و به ویژه ایرانیان را چنین توصیف می‌کند:

«ایرانیان لباس‌های بلند می‌پوشند. بر روی زمین می‌نشینند و با دست غذا می‌خورند. به زبان‌های ترکی، عربی، فارسی و هندی حرف می‌زنند... آنان به تظاهر، ریا، دروغ‌گویی و گاه رشوه‌گیری عادت دارند» (بواسل: ۳۰۷).

او هرکدام از این رذایل اخلاقی را در بخش‌هایی از داستان خود گنجانده است. داستان «قنبرعلی» صراحتاً رشوه‌گیری ایرانیان را زیر سؤال می‌برد؛ در صحنه‌ای از داستان، قنبرعلی بدون سوء نیت چاقو را از دست کریم بیرون می‌کشد، ولی در این اثناء چاقو به پهلوی کریم اصابت می‌کند و او را از پا در می‌آورد. فرایشان که شاهد ماجرا بودند و به بی‌گناهی قنبرعلی اشراف داشتند، می‌کوشند تا با گرفتن رشوه از او سکوت کنند:

«میر/خور با لحن خشن و آمرانه خطاب به قنبرعلی گفت: پسر پاشو زود باش از اینجا برو. اگر می‌توانی پنجاه تومان به فراش‌باشی و پنجاه تومان به چاکرت بدهی، همین جا بمان و گرنه همین الان از طویله برو بیرون. قنبرعلی گفت: به من رحم کنید. اگر از اینجا بیرون بروم، کشته می‌شوم. او پاسخ می‌دهد: به ما مربوط نیست، یا پول بده یا فوراً از اینجا برو» (گوینو: ۵۵).

در قیاس دیدگاه این دو نویسنده درباره اخلاق ایرانیان، می‌توان گفت که در بسیاری از موارد، موریه با بزرگ‌نمایی زشتی‌ها، درصدد است چهره ایرانیان را در اذهان مخدوش کند. حال آنکه اثر داستانی گوینو چنین رویکردی ندارد. وی با تلطیف فضای داستانی خود، واقعیت‌های زندگی ایرانیان را که آمیزه‌ای از صفات پسندیده و ناپسند است ترسیم می‌کند. به سخنی دیگر گوینو با ارائه واقعیات عینی جامعه ایران در هیئت نویسنده‌ای "رنالیست" ظاهر می‌شود، ولی موریه با عریان کردن زشتی‌ها و پلشتی‌ها در کسوت نویسنده "ناتورالیست" ایفای نقش می‌کند که در پی اغراق در سیاه‌نمایی اخلاقی و اجتماعی است. از این روی فضای داستانی او غالباً تراژیک همراه با توصیف درباره شخصیت‌هایی محقر و چشم‌اندازهای رقت‌انگیز و پلشت است.

شخصیت‌های ناتورالیستی که او در اثر خویش می‌آفریند، غالباً به دنبال اطفای نیازهایشان هستند، اما از آنجایی که بضاعت لازم برای برخورداری از فرصت‌های زندگی را ندارند، دچار حرمان و سرخوردگی شده‌اند و چنین شرایطی، زمینه را برای رفتار بزهکارانه و تخطی از هنجارهای اجتماعی در آنان فراهم می‌سازد.

او با الگوبرداری مستقیم از شاه قاجار و درباریان، شخصیت‌های داستانی خود را خلق می‌کند، لذا کاریکاتورهایی که از درباریان ترسیم می‌کند، اغلب مبین واقعیت هستند؛ ولی به دلیل گسترش و بسط برخی از این صفات نکوهیده به قشر عادی جامعه و برجسته‌سازی این صفات نه‌تنها از واقعیت ملموس جامعه دور می‌شود، بلکه موجبات دلزدگی خواننده را فراهم می‌سازد.

در اثر داستانی وی پرداختن به جزئیات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چراکه هر مورد جزئی، نه‌تنها به‌گونه‌ای خاص بر ذهن و روان خواننده تأثیر می‌گذارد، بلکه ناقل نوعی اطلاعات ضروری پیرامون زندگی "پرستاژ" و جامعه اوست. این ریزبینی و تمرکز انحصاری بر جزئیات در غالب موارد، برای او امکان به‌تصویرکشیدن واقعیت را فراهم می‌کند، ولی گاهی با بهره‌گیری از این تکنیک در صدد است تا به معرفی

آشفستگی‌های اجتماعی و خانوادگی ایرانیان پردازد. درست بر مبنای همین نگاه انتقادی است که غالب شخصیت‌های داستانی را با نمایش ابتذال حاکم بر زندگی‌شان می‌آفریند. نکته قابل توجه دیگری که درباره این دو اثر مطرح است، شیوه داستان‌پردازی آن‌هاست. هر دو اثر از ساختاری ساده و شخصیت‌پردازی تقریباً مشابه برخوردارند. موریه و گوینو هر دو با بهره‌گیری از ساختارهای اجتماعی آن زمان ایران، آثار خود را نوشته‌اند؛ از این روی اغلب عناصر داستانی آنان از واقعیت زندگی ایرانیان تقلید می‌شود.

نگاهی دقیق به سبک و سیاق نوشتار این دو نویسنده نشان می‌دهد که آنان با بکارگیری اصطلاحات، استعارات و ضرب‌المثل‌های فارسی و ترجمه تحت‌اللفظی آن‌ها به انگلیسی و فرانسه بر واقعیت‌پذیری رویدادهای اثر خود صحنه گذارده‌اند:

«خوبید ان‌شاءالله دماغتان چاق است؟» (همان: ۵۱)، «صبر آمد، باید تا دو ساعت صبر کنیم» (موریه: ۲۳۸)، «اما چه خاک به سر ریزم که با دروغ بسته شدم، آن هم با سند و با قباله» (همان: ۳۲۷).

پر واضح است که موریه و گوینو داستان‌پردازی توانمندند. اغلب قصه‌های ساده و عامیانه نیز با شیوه نگارش و پردازش داستانی آن‌ها لطف خاصی پیدا می‌کند، و خواننده از ایجاز و دقت کلام، ابداع در تنظیم مطالب، و ایجاز در شرح وقایع داستان محظوظ می‌شود. ولی قلم شوخ و نگاه طنزآلود موریه به رویدادها، سبک و سیاق نگارش او را از گوینو متمایز می‌سازد. او تمامی رویدادها را با لحنی طنزآمیز روایت می‌کند و تنها موقع کشتن زینب، معشوقه ناکام حاجی بابا، داستان لحن غم‌انگیزی به خود می‌گیرد.

موریه با وصف موشکافانه این صحنه دلخراش نشان می‌دهد، که نه تنها در توصیف صحنه‌های "کمیک" قابل و توانا است، بلکه قدرت تشریح وقایع دردناک را نیز دارد. از این روست که نه تنها به دلیل انتقاد از ایرانیان، بلکه به خاطر ارائه "تصویری طنزگونه" از جامعه ایران به شدت مورد انتقاد واقع شده است. گویی تنها هدف وی به تصویرکشیدن

زشتی‌ها و پلشتی‌های جامعه ایرانی و تمسخر مردم این سرزمین بوده است. مضامین داستانی و نیز گزینش عناوین و اسامی پرسناژها توسط موریه نیز گواه این مدعاست: نامردخان، خرابقلی، میرزا/حمق، نادان و...

حال آن که با خوانش «داستان‌های آسیایی» گوینو چنین احساس می‌شود که شخصیت‌ها و محیط پیرامون‌شان واقعی است، و درون‌مایه و داستان‌پردازی او ناشی از گرایش به برداشتی رئالیستی از ماجراها است. به کلامی دیگر او روایتگر عینی رویدادهای جامعه سنتی ایران است که در ساختار داستانی ساده‌ای ارائه شده است.

### ب. چهره زن ایرانی در این دو اثر

رویگرد به "زن" به‌عنوان بخشی از فعالیت هر دو نویسنده محسوب می‌شود. با مطالعه کلیات این دو اثر داستانی، مشاهده می‌شود زن در موضوعات مختلف اعم از "وفاداری" و "آزادی" مطرح شده است. زن در این دو اثر با دو چهره متفاوت و ویژگی‌های خاص ظاهر می‌شود. «در عصر قاجار زنان ایرانی اجازه ورود به عرصه‌های حیات اجتماعی را داشتند، ولی فقط جهت خرید مایحتاج عمومی، شرکت در محافل مذهبی و گشت‌وگذار در طبیعت می‌توانستند از خانه خارج شوند» (قاسمی‌فرد: ۶۸)، ولی گوینو در اثر داستانی خود که مشتمل بر شش داستان کوتاه است، چهره زنانی جسور و هنرمند را به تصویر می‌کشد که نه‌تنها در عرصه‌های اجتماعی حضور دارند، بلکه به نحوی نقشی اساسی در زندگی ایفا می‌کنند.

بی بی خانم همسر میرزا/حسن خان را در داستان قنبرعلی چنین توصیف می‌کند:  
«هیچ‌کدام از زنان شیراز و حتی زنان استان فارس یارای برابری و رویارویی با وی را نداشت» (گوینو: ۱۱۵).

و زمرد خانم خواهرشوهر آمنه را در داستان «ساحره شهر» چنین توصیف می‌کند:  
«زمرد خانم زن لایق و دانایی است. به هنگام خشم، بلندترین صدا را در

بین زنان محله داشت ولی هنگامی که می‌خواست به کسی محبت کند و کسی را تسکین دهد، همان صدایی که لرزه بر اندام مستمعین می‌انداخت، به ملایم‌ترین الحان مطلوب مبدل می‌گشت. گذشته از این فضایل، زنی زیبا بود» (همان: ۱۸۴).

گوینو زنان داستان‌ش را به محیطی خارج از خانه هدایت نمی‌کند، بلکه هم‌چنان آنان را در چار دیواری خانه محصور نگه داشته، و سعی دارد زنانی را به نمایش بگذارد که تمامی خصلت‌های زن خانه‌دار را داشته باشند؛ ولی در عین حال از اقتدار خاصی برخوردار باشند. زنان ایرانی که وی در اثرش به تصویر می‌کشد، غالباً در حاشیه رویدادهای اجتماعی، سیاسی قرار می‌گیرند؛ در حالی که در زندگی شخصی خود نقش به‌سزایی ایفا می‌کنند.

آنان با پرورش صحیح فرزندان، و صبر و وفاداری به همسران خود پایه‌های زندگی زناشویی را استحکام می‌بخشند. نمونه بارز چنین شخصیتی را می‌توان در آمنه، همسر میرزا قاسم بازیافت. زمانی که میرزا قاسم به هدف کشف حقیقت حیات در معیت درویش عزم سفر می‌کند، از همسر خود می‌خواهد تا از او طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج کند، ولی آمنه در جواب می‌گوید:

«نه، من با طلاق موافق نیستم. یک سال، دو سال، سه سال، ده سال، هرچه قدر طول بکشد ولو تا دم مرگ، منتظرت می‌مانم. شنیدی؟ و بدان، اگر خدای ناکرده تو بمیری، من خواهم مرد. به خانه پدر و مادرم هم نمی‌روم. چون آن‌ها را می‌شناسم، ممکن است تصور کنند از تنهایی خسته شده‌ام و مرا به شوهر کردن وادار نمایند. به خانه خواهر تو می‌روم و تو هم هرچه زودتر از سفر برگرد و به سراغ من بیا...» (همان: ۱۸۱).

آمنه را می‌توان نمادی از وفاداری و تدبیر زن ایرانی دانست که با بهره‌گیری از احساس و خرد خویش، نقش مؤثری در راهبرد و عملی‌ساختن اندیشه‌های همسر

خویش دارد. می‌توان گفت غالب زنانی که گوینو در این اثر به تصویر می‌کشد نسبت به زنان تعریف‌شده سنتی، سنت‌شکن هستند. طریقه خانه‌داری و حضور در جامعه پیرامون خویش حکایت از این امر می‌کند. هرچند گاه پرسنازهای زن داستان‌های او با روی آورده به طلسم، فال‌بینی و... چهره‌ای از زن ساده و زودباور ایرانی را می‌نمایاند، ولی در غالب صحنه‌های داستان با زنانی قدرتمند و بااقتدار روبرو هستیم:

«هیچ‌یک از زنان استان فارس نمی‌تواند ادعا کند که در نعلین و لنگه کفش‌زدن به مهارت بی‌خانم است. راستی که بی‌بی‌خانم در این نوع شمشیربازی و دست‌زدن به این حربه خطرناک، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. نوک نعلین را می‌گرفت و با مهارت بی‌نظیری پاشنه آهین آن را از این طرف و آن طرف به صورت و سر و دست شوهر بدبختش می‌نواخت. فقط فکر این منظره کافی بود که لرزه بر اندام هر کس بیفتد» (همان: ۱۱۶)، «زمردخانم در خانه، مالک الرقاب و حاکم فکری مطلق بود» (همان: ۱۸۳).

برخلاف اثر گوینو که در آن خواننده پیوسته شاهد تجلی اغلب صفات برجسته زن ایرانی است، موریه در اثر خود «حاجی بابا» زن ایرانی را با چهره‌ای کاملاً ناتوان و بی‌اراده به تصویر می‌کشد. غالب زنان اثر او، تحت فرمان و کنترل بی‌حد و حصر همسران خویش‌اند و از خود هیچ اراده‌ای ندارند و تنها به واسطه جنسیت‌شان در داستان نقش‌آفرینی می‌کنند.

یکی از زنان این داستان زینب نام دارد که چند فصل را به خود اختصاص می‌دهد. موریه با توصیف زیبایی ظاهر او در چندین صفحه، بر زیبایی صورت زن ایرانی تأکید ویژه‌ای می‌کند، ولی با نمایش بی‌ارادگی و سست‌عنصر بودن وی، سیرت و بینش زن ایرانی را زیر سؤال می‌برد:

«از قضا، روزی، بعد از غروب آفتاب، در وقت گسترده رختخواب، از درز

دیوار مشرف به مهتابی اندرون، در روی مهتابی، دختری دیدم به گستردن برگ تنباکو مشغول، چارقند کبودی به استغنا بر سر. چون سر بلند کرد، دو زلفش از دو سو بر روی افتاد، اما چندان جای باقی بنهاد که دل مرا تواند ربود. اندامش چنان متناسب و هر یک به جمال و کمال دیگری دلیل، دست و پای حنایی اش کوچک و ظریف، لب و دندانش نازک و لطیف، چشمانش آهوانه و نگاهش جاودانه. آنقدر نگریستم که نه توشی ماند اندر تن، نه هوشی ماند اندر سر، نه آبی ماند بر عارض، نه تابی ماند در پیکر» (موریه: ۱۱۲). «پس به عمد سهوی کرده، چارقند را از سر بینداخت و من سرا پایش را چنان که باید تماشا کردم» (همان).

و یا در صحنه‌ای که زینب به طور پنهانی با حاجی‌بابا قرار ملاقات دارد، با بی‌پروایی تمام به این اقدام مبادرت می‌ورزد:

«از نردبانی که او فرا می‌آمد، فرو رفتم و خود را اندرونی حکیم دیدم. بی‌اختیار لرزه بر من مستولی شد که به چنان‌جایی مرد بیگانه، بی‌آنکه سرش برود، پایی نمی‌گذارد. اما زینب به دل‌داری و خنده رویی تسلی‌ام داد و گفت: دل قوی دار که در خانه به جز زینب کسی نیست. اگر بخت یاری کند، تا شام بی سرخر زندگی خواهیم کرد» (همان: ۱۲۰).

یکی از مسائلی که ذهن نویسنده را در تدوین این اثر به خود مشغول داشته، بازنگری هویت زن ایرانی و متزلزل جلوه‌دادن آن است. موریه از شخصیت‌های دوگانه و گاه ساده سخن بهره می‌گیرد، که در بطن داستانش حرکت می‌کنند و درون‌مایه‌هایی هم‌چون عشق نافرجام و خیانت را به نمایش گذاشته و داستان‌هایی را می‌آفرینند.

زینب دختری زیبا روی، محجوب و کنیز خانه حکیم است. ولی ابعاد شخصیتی‌اش در طول داستان دستخوش تغییر شده و به هرزه‌ای ریاکار مبدل می‌شود؛ و در نهایت به واسطه سبکسری و ایجاد رابطه‌ای پنهانی با حکیم، محکوم به سنگسار می‌شود. می‌توان

گفت، زنی که در این اثر داستانی نقش محوری را ایفا می‌کند، زینب است که موریه جایگاه اجتماعی او را در حد کنیزی خطاکار تنزل می‌دهد. با خوانش دقیق اثر و تأمل در مضامین آن می‌توان چنین استنتاج کرد که موریه در صدد است تا ایران را جامعه‌ای مردسالار معرفی کند که زنان آن موجوداتی منفعل‌اند، و شدیداً تحت تأثیر مردان و تمنیات آنان قرار دارند.

آنچه به داستان‌های موریه ارزش می‌بخشد، برخاستن آن‌ها از بسترهای واقعی جامعه آن زمان ایران است که با تخیلات و ذهنیات نویسنده در هم آمیخته‌اند.

### ج. ادبیات و هنر ایرانی

بی‌شک همواره نام سرزمین ایران تداعی‌کننده هنر و ادبیات منحصر به فرد مشرق‌زمین است. از نظر گوینو

«برتری ایرانی است که می‌تواند با هنری اصیل، جان هنرمندانه خویش را در کالبد ما بدمد. ایرانی ذاتاً هنرمندی افسونگر است که ما را به همدلی فرامی‌خواند. هنر ابزار ارتباط ایرانیان با دنیای پیرامون‌شان است» (بواسل: ۹۷)؛

بی‌جهت نیست که غربیان، این سرزمین را "خطه هنر" خوانده‌اند.

تأمل در آثار ادبی و هنری ایران، باورهای گوینو را در این زمینه غنا بخشید و نگاه او را به این سرزمین دگرگون ساخت. روزگاری را که در کنار ایرانیان سپری کرد، سبب شد تا به افسانه‌ها و اسطوره‌های این کشور دل بسته شود، و در آثارش فضای فرهنگ و تمدن ایرانی را به تصویر کشد. به سخنی دیگر، هنرگرایی شورانگیز گوینو وی را برآن داشت تا در آثار خود، به توصیف صحنه‌های ناب محافل هنری و ادبی ایران بپردازد و این امر روح تازه‌ای را در کالبد داستان‌هایش دمیده است.

با تأمل در آثار داستانی گوینو به‌ویژه «داستان‌های آسیایی» می‌توان چنین ادعا کرد،



که آثار وی بر مطالعه فرهنگ ایرانی، و جایگاه ادب و هنر آن متمرکز شده است. به عنوان نمونه در باب موسیقی ایرانی چنین نظر می‌دهد:

«موسیقی ایرانی ارزش و اصالت خاصی دارد. ترنم ایرانی، گوش را می‌نوازد و موجی در دل می‌آفریند» (همان).

او در اثر جاودانه‌اش «سه سال در آسیا» خاطره‌ای از موسیقی ایرانی بازگو می‌کند: «چوپانی گله‌ای شتر داشت. وی شترها را سه روز در اسطبل نگه می‌داشت و روز چهارم در را به روی آن‌ها می‌گشود. شترها با ولع تمام به سوی نهر آب می‌رفتند، ولی به محض اینکه صدای دلقوز فلوت چوپان را می‌شنیدند، به سوی او آمده، زانو زده و محو صدای دلنشین فلوت می‌شدند و آن هنگام که نوای فلوت خاموش می‌شد، شترهای تشنه لب به سوی نهر آب می‌دویدند» (گوینو: ۲۰۳).

گوینو غالب شخصیت‌های داستانی‌اش را "هنرمند" می‌آفریند؛ زمردخانم شخصیت داستان «ساحر شهیر» با مهارتی خاص تار می‌نوازد و اشعاری نغمه می‌خواند، به طوری که هرگاه هنرنمایی می‌کند، همسرش بی‌تاب شده و بی‌اختیار اشک می‌ریزد (گوینو: ۱۰۴). طبق نوشته‌های گوینو در ایران می‌توان هنر را در اماکن عمومی نیز مشاهده کرد. سابقاً افراد در تماشاخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها هنرنمایی می‌کردند، اما پس از آنکه به دستور /میرنظام این امر غیرقانونی تلقی شد. هنرمندان و نقالان در کوچه و خیابان به نقل داستان و خواندن اشعار دلنشین می‌پرداختند. به عنوان مثال در داستان «جنگ ترکمن» گوینو می‌کوشد صحنه روایت داستان در خیابان را همان‌طور که در ایران دیده و شنیده و حس کرده، مجسم کند:

«یکی از تفریحاتی که برایم بسیار جذاب و دلپذیر می‌نمود، تماشای نقالی بود که در حیاط خرابه نقل می‌گفت. جمعیت زیادی دور این نقال جمع می‌شدند و با دقت زیادی به بیانات شیوای او گوش می‌کردند. او حکایت

جن و پری، شاهزاده و شاهزاده خانم و پهلوانان قدیم را نقل می‌کرد و گاهی نیز اشعار شیرینی می‌خواند که هوش از سر انسان به در می‌کرد. من ساعات زیادی پای نقل او نشسته‌ام و راستی نمی‌توانم لذتی که از حکایات او برده‌ام بیان کنم» (همان: ۹۷).

چنانچه بر درون‌مایه‌های داستانی «سرگذشت حاجی‌بابا» دقیق شویم، در می‌یابیم که نویسنده علی‌رغم باور به جایگاه ویژه هنر و ادبیات در ایران، همانند گوبینو به‌طور اساسی به این موضوع نپرداخته است و اگر در بخش‌هایی از اثر سخنی به میان آورده، اشاره‌ای تلویحی بوده است.

به‌عنوان نمونه در «سرگذشت دلسوز ملک‌الشعرا» هنر خوشنویسی و سرودن شعر توسط ملک‌الشعرا را امتیاز ویژه ایرانیان تلقی می‌کند؛ به کلامی دیگر موریه در این بخش از داستان، گرایش ایرانیان را به هنر و به‌ویژه به ادبیات پارسی و سرایش شعر نشان می‌دهد. ملک‌الشعرا نماینده جوانان هنردوست و جویای نامی است که از آغاز نوجوانی دلبسته هنر و ادبیات‌اند. گویی در جان نادانسته بسیاری از آنان، ترنم موسیقایی برای سرودن و وصف زیبایی‌ها وجود دارد:

«در کودکی بسیار مواظب درس و مشق بودم، چنانچه در شانزده‌سالگی به خوشنویسی مشهور گشتم. «دیوان حافظ» را سراپا از بر داشتم و طبعم چنان روان بود که به جای نثر با نظم گفتگو می‌کردم. حتی وقتی در زیر چوب فلک، در معرض زنه‌ارخواهی، مطلب خود را با نظم بیان کردم» (موریه: ۴۵).

اما بسیاری از این شاعران و هنرمندان، برای پیشرفت و نامبرداری در این عرصه‌ها، متأسفانه قابلیت‌های ادبی و هنری‌شان را به درگاه شهریاران پیشکش می‌کنند تا در ازای بندگی و مدیحه‌سرایی، مورد دلجویی و لطف ایشان قرار گیرند، خلعت و صله‌ای بستانند و از ندیمان آنان شوند تا از خوان کرم‌شان بهره‌مند شوند:

«این قصیده به گوش میمون پادشاه رسید، سخت نیکو پسندید و مرا از گزیدگان شعرا ساخت و در حضور اعیان دهانم را با طلا انباشت. این احترام مایه پیشرفتم شد، به زمره ندما و باریافتگان درآمد و گاه و بی‌گاه، مرتجل و غیرمرتجل، به نظم قطعه و غزل می‌پرداختم. برای اظهار خدمتگزاری، به خاک پای حضرت شهریاری عرضه می‌داشتم که..» (همان).

موریه به‌طور تلویحی از اسارت لطافت طبع و هنر ایرانی می‌گوید که از دیرباز پیوسته در خدمت امیال شاهان و امیران قرار گرفته، و جایگاه ذوق و هنر ایرانی مخدوش شده و جز در مواردی نادر غالباً نتوانسته از گزند قدرت‌های سیاسی روزگار و هوس‌های سیری‌ناپذیرشان در امان بماند.

### نتیجه بحث

سیمای ایران در طول تاریخ در ذهن و اندیشه غرب، پیوسته جلوه‌ای دوگانه و متضاد داشته است؛ در برخی از سفرنامه‌ها و آثاری که پیرامون این سرزمین نگاشته شده، ایران با فرهنگ و تمدنی کهن جلوه‌گر می‌شود و در پاره‌ای از آثار دیگر نویسندگان غربی، جامعه ایران چهره‌ای ریاکار و منفعت‌طلب به خود می‌گیرد.

با مقایسه «داستان‌های آسیایی» و «سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی» می‌توان چنین نتیجه گرفت، که گوینو با رویکردی مثبت به فرهنگ و جامعه ایرانی نظر کرده است؛ و به کلامی دیگر او بدون حب و بغض و با نگاهی واقع‌بینانه، خلیقات ایرانیان و مراودات آنان را به تصویر کشیده است. حال آنکه ایران در «سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی» غالباً با چهره‌ای ناموزون و پلشت نمودار می‌شود. رویدادهای این اثر پیوسته این باور را در خواننده برمی‌انگیزد که موریه با نگاهی کینه‌توزانه و تا حدودی اغراق‌آمیز درباره ایرانیان داوری کرده است. آنچه که او درباره لاف‌زنی و ریاکاری ایرانیان آن زمان

حکایت کرده، گرافه نیست اما بعضاً شکلی غلوآمیز به خود گرفته است. به هر روی در جایگاه نویسنده، کم‌تر توانسته تصویر بی‌طرفانه‌ای از ایرانیان ارائه کند. با نگاهی دقیق‌تر به این دو اثر می‌توان دریافت که هر دو نویسنده، به نقش زنان در جامعه ایرانی پرداخته‌اند. زن ایرانی در شش نوول داستانی او چه در جایگاه همسر، و چه در جایگاه مادر سمبل وفاداری و قدرت است. زن ایرانی در نگاه او از منزلت لازم برخوردار نیست و عنصر وفاداری و نجابت که از خصایل ارزشمند زنان ایرانی به شمار می‌آید، نادیده گرفته می‌شود.

موریه و گوینو هر دو داستان‌پردازانی توانمندند. گزینش سبکی ساده و بی‌پیرایه توسط گوینو توصیف دقیق و واقع‌بینانه او از شخصیت‌های داستانی‌اش، و نیز نگاه موشکافانه به فرهنگ و هنر ایران، اثر وی را نه تنها برای خواننده جذاب و خواندنی می‌سازد، بلکه موجب می‌شود رویدادهای داستانی تاثیرگذارتر جلوه‌گر شوند. ولی موریه طنز و طعنه و استهزاء را دست‌مایه کار خویش قرار داده، لذا هرچند که دقت و باریک‌بینی‌اش در توصیف خصوصیات قهرمانان ستودنی است، ولی اثر وی نه تنها پیوسته در فضایی واقع‌گرایانه و متوهمانه در نوسان است، بلکه در غالب موارد، خشم خواننده ایرانی را هم برمی‌انگیزد.

## کتابنامه

### کتب و مقالات فارسی

- بوبانی، فرزاد. ۱۳۸۷ هـ.ش. «جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری». دانشگاه تهران. پژوهش زبان‌های خارجی. ش ۴۳.
- جوادی، حسن. ۱۳۴۵ هـ.ش. «بحثی درباره سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و نویسنده آن جیمز موریه». مجله وحید. سال سوم. ش ۱۲.
- سایکس، سیر. ۱۳۳۳ هـ.ش. تاریخ ایران. ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی. جلد دوم. تهران: دنیای کتاب.
- گوینیو، ژوزف آرتور. ۱۹۶۵ م. داستان‌های آسیایی. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: نشر نخستین.
- موریه، جیمز. ۱۹۸۴ م. سرگذشت حاجی بابای اصفهانی. ترجمه میرزا حبیب اصفهانی. تهران: نشر مرکز.
- قاسمی فرد، هدیه. ۱۳۹۰ هـ.ش. «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر جمیل صدقی زهاوی و ملک‌الشعراى بهار». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دانشگاه آزاد جیرفت. دوره ۵. شماره ۱۷. صص ۸۷-۶۵.

### کتب و مقالات فرانسوی

- Boissel, Gean. 1973. *Gobineau. l'Orient et l'Iran*. Paris: Klincksiek.
- Gobineau, Arthur. 1859. *Trois ans en Asie*. Paris: Hachette.
- Loti, Pierre. 1950. *Vers Ispahan*. Paris: Gallimard.
- Tavassoli, Abbas. 1966. *La société iranienne et le monde oriental*. Paris: Lemansso.
- Gobineau, Arthur. «*Lettres de Gobineau à sa sœur*». 1958. vol.2. Paris: Duff, Mércure de France.